

اشاره

عبدالکریم همایونی [1] ×

بر اساس درس گفتاری از استاد فقید، مرحوم محمدحسین عصار [2] ××

یکی از مباحث بسیار چالش انگیز در معارف اسلامی مسأله تفاوت‌های تکوینی در خلقت است که از دیر باز، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد آن ابراز شده است. علل این تفاوت در چیست؟ از نظر مکتب اهل بیت: حل این مسأله در ابراز بندگی جایگاه ویژه‌ای دارد. متن حاضر که بر اساس درس گفتارهای مرحوم استاد محمدحسین عصار تهیه شده، درصدد تبیین این مطلب است.

مقدمه

در تعریف عدل¹ [3] گفته می‌شود: «رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را». ظلم را نیز «پایمال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران» می‌دانند. البته در تکمیل بحث معمولاً رعایت استحقاق‌ها در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود را دارد، نیز از وظایف عادل می‌دانند.

ریشه این بحث حاکی از این است که اگر در عالم کمبود یا کسری یا زیادی دیده شود، همه به خاطر ظرفیت موجود است، زیرا خداوند متعال، فیاض علی الماطلاق است. مثل این که شما همه ظرفها را در مسیر یک رودخانه قرار بدهید، همه پر شوند و رودخانه هست و آب هم فراوان، ولی ظرف بیشتر از این جا ندارد.

به آنها گوییم: چرا خدا عادل است؟ می‌گویند: بخاطر اینکه به هر کسی به هر مقدار ظرفیت داشته، داده است. سؤال می‌شود: چرا ظرفیتش این است؟ می‌گویند: اگر بیشتر بود، خدا می‌داد. ما این مطلب را مصادره به مطلوب می‌دانیم.

می‌پرسیم خدا که فقیر یا بخیل نیست، چرا کم یا زیاد می‌دهد؟ می‌گویند: لازمه نظام جهان این است که این تفاوتها باشد.

تعبیر «لازمه نظام جهان» را دو گونه می توان معنی کرد: یکی اینکه بگوییم خدا برای اینکه جهان را به این صورت در بیاورد، ظرفیتهای متفاوت داده است. ولی یک وقت می گوییم: این طور هست، در اینجا دیگر لازمه معنی ندارد.

یک وقتی می گوییم: لازمه خانه خوب داشتن، اتاق خواب و پذیرایی است و چون لازم دارید، این کار را می کنید. امّا زمانی هست شما اختیاری ندارید و خانه این گونه باید باشد و شما هم نمی توانید آن را عوض کنید.

تعریف عدل از نگاه اهل بیت:

از مسائل مهم و خیلی دقیق از منظر معارف شیعه این است که استحقاقی در کار نیست. در دعاهاى مأثور مى خوانیم: اگر آلم است داده کس هر به خداوند، باشد ظرفیت معنی به استحقاق اگر: «استحقاقها قبل بالمنعم مبتدئا یا: استحقاق به معنی طلب افراد باشد، هیچ کس حقی بر خدا ندارد. خداوند این مقدار کمالات را می دهد و استعداد افزایش بیشترش را تا این حد می دهد و به کسی دیگر هم آن مقدار می دهد. اصلاً مبنای شرایع و تمام بشارت های قرآن این است: (27، عمران آل)؛ «تشاء من تذل و تشاء من تعز»؛

(93، نحل)؛ «تشاء من یهدی و یشاء من یضل»؛

این مبنا برای آن است که استحقاقی در کار نیست. اگر استحقاقی در کار باشد، «تعض من تشاء و تذل من تشاء»؛ معنی ندارد.

(27، عمران آل)؛ «حساب بغیر تشاء من ترزق و»؛

یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور (شوری، 49) هر کس را بخواهد عقیم می کند، هر که را بخواهد پسر یا دختر می دهد.

اگر استحقاق باشد، معنا ندارد که هر کس را بخواهد بدهد و هر که را نخواهد، ندهد.

پیام تمام آیاتی که ما را به عبادت و کار خیر تشویق می کند، این است که: مواظب باشید، اگر خواستم به تو نعمت می دهم و اگر نخواستم از تو می گیرم. طلبی از خدا نداری.

اگر خدا می‌دهد به فضل اوست، مواظب باش که اگر تخطی کنی، از تو می‌گیرم. اگر بیشتر می‌خواهی، بیا گدایی کن، به تو می‌دهم:

و قل رب زدنی علما (طه، 114)

به پیامبری که بی‌نهایت داده، می‌گوید: گدایی کن، بگو علمم را زیاد کن.

اساس شرایع بر این است و وجدان ما هم در دعا و درخواست، این است که می‌توانیم حالت بهتری از این داشته باشیم. چه بسیار افرادی را می‌بینیم که مثلاً می‌گویند: فلانی حیف شد، استعدادش از بین رفت، پدرش درگذشت و مجبور شد برود بازار کار کند، در حالی که اگر درس می‌خواند استاد قابلی می‌شد. از این نمونه‌ها زیاد است که هر کسی وجدان می‌کند که می‌تواند بهتر از این باشد. شرایع ما را بر اساس همین وجدانیات تشویق می‌کند، می‌گوید: ببین! من همان جوان با استعداد را به حکمتی ویژه، در سن جوانی جانش را می‌گیرم. و گاه چنین می‌شود که فلان شخصی که هیچ استعدادی نداشت، در اثر گریه و دعا، من به او استعداد دادم و این قدر پیشرفت کرد.

اگر استحقاق، ذاتی افراد باشد، مساله خوف و رجا از بین می‌رود. بر اساس نظریه استحقاق، اگر من استحقاق پولدار شدن داشته باشم، خدا پولدارم می‌کند. اما اگر استحقاق نداشته باشم خدا هم نمی‌دهد. در برابر، وجدان ما و تعالیم الهی بر پایهٔ «یا مبتدئاً بالمنعم قبل استحقاقها» است. اگر استحقاق ذاتی باشد، شکر خدا معنی ندارد.

امام حسین 7 در دعای عرفه به پیشگاه الهی عرضه می‌دارد: خدایا تو با من این کار را کردی، نمی‌گویم من استحقاق داشتم. خدایا من صبح می‌کنم، در حالی که عده زیادی مریض هستند، امّا من در سلامت هستم. پس خدایا، شکر! که من سالم هستم، در حالی که من هم می‌شد مریض شوم.

من طلبی نداشتم که در سلامت هستم. خدایا من در حالتی روز را شروع می‌کنم که فکر و خیالم راحت است، حال آنکه مردم چقدر ناراحتی دارند و من هم می‌شد جزء آنان باشم. خدایا شکر! به من لطف کردی که جزء آنان نیستم. تمام این نعمت‌هایی که ما داریم و از آن غافل هستیم، همه به لطف خداست نه به استحقاق ما. گاهی نعمت را می‌گیرد تا به ما تذکر دهد و بگوید ببین! نعمت داده بودم، امّا قدرش را نمی‌دانستی و شکر نمی‌کردی. حالاً یک روز از تو می‌گیرم تا متوجه شوی. وقتی گرفت، تازه می‌فهمیم عجب نعمتی داشتیم و قدرش را نمی‌دانستیم.

خداوند اگر بخواهد، می‌تواند به یک استکان علم و شعور بدهد تا او حرف بزند. لذا استعداد ذاتی مطرح نیست. بدین روی، گاهی سنگریزه به امر خدا به رسالت شهادت می‌دهد.

تفاوتها به مشیت خداست، نه ظرفیت ذاتی

برخی از فلاسفه معتقدند که فیض الهی مانند بارانی است که از آسمان می آید، مانند رودخانه‌ای که جریان دارد و هر ظرف به اندازه ظرفیت خودش پر می شود. ما می گوئیم تمام تفاوتها را خدای حکیم پس از امتحان ایجاد کرده است. به مشیت الهی است که چنین می شود، ولی هر کمال و نقصی پس از امتحان خدا صورت گرفته و به مشیت الهی است که چنان می شود. به مشیت خداست که پیغمبر، پیامبر شده و به مشیت خدا خورشید، خورشید شده است. به مشیت خدا در اول خلقت برای این لیوان ظرفیتی قرار گرفته و همواره دستش باز است که اگر بخواهد، این لیوان را بشکند و از بین ببرد یا به آن کمالاتی بدهد.

استعدادی که خداوند برای هر موجود قرار داده و استعداد و اصلاً شیئیت آن شیء، آن گوهر ذات است و شیئیت شی و منیت و انانیت به همان ماهیت خودش است. آن ماهیت هیچ چیزی ندارد. اکنون خدا به آن ماهیت این درجه از وجود را داده است و گفته که مثلاً در سال 1338 شخصی از نسل پیامبر به دنیا بیاید و اسم او را مصطفی می گذارند و این کمالات را به او می دهیم. در همان جا، اگر دلش می خواست کمالات را صد برابر بیشتر می کرد یا هزار برابر کمتر می کرد. اکنون که داده، نیز می تواند در آن تغییر بدهد و آن را کم یا زیاد کند و این به دست خدا است. "تَوَلَّى جِ الْمَلَى لَ فِی الْمَنَّهَارِ وَتَوَلَّى جِ الْمَنَّهَارِ فِی الْمَلَى لَ وَتَخْرُجُ الْحَى مِنْ الْمَى لَ وَتَخْرُجُ الْمَى لَ مِنْ الْحَى وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَى رِحْسَابٍ" (آل عمران، 27)

به هر کس بخواهد به هر مقدار روزی می دهد. تَحِيٍّ وَ تَمِيَّتٍ. "وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّ مَأَى قَوْلُ لَه كُنْ فَى كُنْ" (بقره، 117)

حضرت رسول 6 به حضرت علی 7 فرمودند: در موقع خواب "بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ" بگوئید، این جمله را ادا کند:

ج بحارالانوار) "رکعه الف صلی فقد، بعزته یزید ما یحکم و بقدرته یشاء ما اللّٰه یفعل: ثلاثا نومه عند قال من؛" 84، ص 178، باب 9، آداب النوم)

هر کس این جمله را سه بار بگوید و بخواند، ثواب هزار رکعت نماز دارد. خدا هر کاری را بخواهد، می کند. اول خلقت طرحی ریخته است، اما اگر می خواست این طرح را ده میلیون شکل دیگر عوض می کرد و مشکل نداشت. اگر می توانست، در خانه‌ای به دنیا آورد که غنی یا فقیر باشند. می توانست از خانواده‌ای بیاورد که از سلاله پیغمبر باشد. یا از سلاله فردی مشرک، او را به دنیا آورد.

اصولاً شکر ما از خدا به همین جهت است. خدایا تو بودی که خواستی من در خانواده‌ای صالح به دنیا بیایم و اگر از نسل یک مشرک به دنیا می‌آمدم مگر می‌توانستم اعتراض بکنم؟ مگر من حقی داشته‌ام؟ تو بودی که من را در این موقعیت و در این خانواده و در این مسیر قرار دادی.

بر اساس نصوص وحیانی، همیشه باید بگوییم: خدا. خداوند حکیم می‌فرماید: از من بخواهید (و اسئلوا الله من فضله -)، زیرا اصلاً بحث استحقاق و ظرفیت معنی ندارد. ما فقیر هستیم، به فقر بی‌نهایت. هر چه به ما بدهند، باز هم فقیریم و هیچ‌جا فقر ما تمام نمی‌شود. پیامبر 6 که اکمل و افضل موجودات است، فقرش بیشتر از همگان است. مثل این که یک نفر چهار فرزند دارد و گرفتاری او به اندازه آنها است، ولی کسی ده فرزند دارد، گرفتاریش از نوع دیگر است. اگر کسی مسئول پنجاه هزار نفر باشد، احتیاج بیشتری دارد و بیشتر باید به درگاه الهی تضرع کند.

از منظر نصوص وحیانی استعداد ذاتی وجود ندارد. در برابر، شیطان المقاء می‌کند که چون نماز شب می‌خوانید فردا خدا باید نعمتی به شما بدهد. در پاسخ این کلام شیطان باید گفت که خواندن نماز هم به لطف اوست. چه کسی سلامتی به انسان داده است؟ چه کسی به انسان عقل و بینش داده است؟ چه کسی به او نورانیت داده که وقتی گفتند نماز شب ثواب دارد زود می‌پذیرد؟

گاهی ما به افرادی نصیحت می‌کنیم و هیچ فایده ندارد. اما وقتی به یک نفر یک کلمه می‌گویید، با گوش جان می‌پذیرد. به گونه‌ای که گویی خداوند، گوش قلب او را گشوده است. در روایت هم آمده که خداوند برای هر کس خیری بخواهد، گوش قلب او را می‌گشاید و او از فردا به آن عمل می‌کند. تا می‌گویی نماز اول وقت، بلند می‌شود و نمازش را اول وقت می‌خواند، به خاطر آن که گوش قلب او باز شده است.

شیطان نزد حضرت مسیح 7 می‌رود و می‌گوید: تو کلمه الله هستی، مرده زنده می‌کنی و ... حضرت می‌گویند: نه. خدا کرد. شیطان دائماً می‌کوشد که به حضرت المقاء کند که تو در برابر خدا کسی هستی. ولی چون او به عصمت خدا معصوم است، متوجه می‌شود. ما نباید بابت هیچ عملی خود را از خدا طلبکار بدانیم. شیطان گفت: عبادت کردم، پس جزایم را بده. ما در هیچ حالتی گمان نکنیم که برای نعمتی استحقاق داریم، بلکه همه از فضل خداست و لذا خدای من آن همواره بر ما منت دارد.

از پیامبر 6 کسی بالاتر هست؟ خداوند رحیم به او می‌فرماید: گدایی کن تا بیشتر به تو بدهم. گریه ناله‌های انبیاء و اولیا برای چه بود؟ برای آن که هر کسی در خودش می‌بیند که می‌تواند بهتر از این باشد و چنان نیست فضل و عنایت حق متعال بی‌مبنا ریخته باشد، بلکه به مشیت اوست. باید از او خواست که به مشیت‌اش از نعمت خودش به من تخصیص بدهد یا نعمتی را که تخصیص داده نگیرد. گریه می‌کنیم که این نعمت را از من بگیر، با اینکه من به خاطر کار خلاف مستحق عذاب هستم.

این بحث بسیار کلیدی بدین جهت اهمیت دارد که حالت خوف و رجا در بندگان پدید می‌آورد و آنان را متذکر این نکته می‌کند که انسان فقیر بالمذات است و هیچ‌از خود ندارد، بلکه هر چه دارد کمالاتی است که خداوند به خاطر فضلش

به او داده و می‌دهد و تفویض نیست. لذا باید دائماً شکرگزار بود که این کمالات در اثر گناه و پرده‌داری به نعمت بدل نشود و تنها وسیله در این باب، تضرع و استجاء به درگاه خداوند ذوالفضل است.

پیوست‌ها

پیوست یکم

الف. نعمت‌های الهی به تفضل اوست نه استحقاق انسان.

1. الملهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ نِي بِكَ رَمَكَ عَلَيَّ الْمُتَّفَضِّلُ، وَلَا تَجْعَلْ نِي بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيَّ إِلَّا اسْتِحْقَاقِي، فَمَا أَنَا بِأَوَّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَيَّ كَفَاعِطِي تَهُ وَهُوَ يَسْتَحِقُّ الْمَنَعَ، وَلَا بِأَوَّلِ سَأَلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيَّ وَهُوَ يَسْتَوْجِبُ الْحَرَمَ أَنْ. (صحیفه سجادیه، دعای 13 ص 70)

2. يَا إِلَهِي لَوْ بَكَتِ الْوَيْلُ لِي كَحَتِّي تَسْقُطُ أَشْفَارُ عَيْنِي، وَإِنْ تَحَبَّتْ حَتِّي يَنْقِطِعَ صَوْتِي، وَقُمْتُ لَكَ حَتِّي تَتَنَشَّرُ قَدَمِي، وَرَكَعْتُ لَكَ حَتِّي يَنْخَلِعَ صَلْبِي، وَسَجَدْتُ لَكَ حَتِّي تَتَفَاقَأُ حَدَقَاتِي، وَأَكَلْتُ تَرَابَ الْأَرْضِ طَوِيلَ عُمْرِي، وَشَرَبْتُ مَاءَ الْمَرْمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَذَكَرْتُكَ فِي خَلِّ الْمَلِكِ حَتِّي يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفِعْ طَرْفِي إِلَّا لِي آفَاقِ الْمَسْمَاءِ اسْتَحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجَبْتَ بِذَلِكَ مَحْوُ سِيئَةٍ وَأَجْدَةَ مِنْ سِيئَاتِي. (صحیفه سجادیه، دعای 16 ص 82)

3. وَإِنْ كُنْتَ تَتَغَفَّرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ، وَتَعْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَحِقُّ عَفْوَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِحْقَاقِي، وَلَا أَنَا أَهْلُ لَهُ بِاسْتِحْقَابٍ، إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَعْصِيَتِكَ الْمَنَارُ، فَإِنَّ تَعَذُّبِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي. (صحیفه سجادیه، دعای 16 ص 84)

4. الملهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَأَيُّ بَلْغٍ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةٌ إِلَّا حَصَلَ عَلَيَّ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا. وَلَا أَيُّ بَلْغٍ مَبْلُغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مَقْصَرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَأَعْبُدُهُمْ مَقْصَرٌ عَنْ طَاعَتِكَ لِأَيُّ جِبَالٍ أَحَدٌ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ، وَلَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِحْقَابِهِ فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبِطَوَّلِكَ، وَمَنْ رَضِيَ عَنْهُ فَبِافْضَلِكَ. (صحیفه سجادیه، دعای 37 ص 162)

5. إِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ ذَلِكَ - يَا إِلَهِي - تَفَعَّلَهُ بِمَنْ لَأَيُّ جَحْدٍ اسْتَحِقُّ عِقُوبَتِكَ، وَلَا أَيُّ بَرِيءٍ

نَفْسَهُ مِنْ اسْتِجَابِ نِقْمَتِكَ. (صحیفه سجادیه، دعای 39 ص 170)

6. أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبَغْتَ وَرَزَقْتَنِي فَوَفَّرْتَ وَغَدَيْتَنِي فَأَحْسَنْتَ غِذَائِي وَأَعْطَيْتَنِي فَأَجْزَلْتَ بِلِاسْتِحْقَاقِي ذَلِكَ بِفِعْلِ مَنِّي وَ لَكِنِ ابْتِدَاءً مِنْكَ لِكِرْمِكَ وَ جُودِكَ. (كافي، ج 2 ص 595)

7. أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبَغْتَ وَرَزَقْتَنِي فَوَفَّرْتَ وَوَعَدْتَنِي فَأَحْسَنْتَ وَأَعْطَيْتَنِي فَأَجْزَلْتَ بِلِاسْتِحْقَاقِي ذَلِكَ بِعَمَلِ مَنِّي وَ لَكِنِ ابْتِدَاءً مِنْكَ بِكَرْمِكَ وَ جُودِكَ. (المزار، مفيد، ص 157)

8. يَا مُبْتَدِئًا بِالْمَنْعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهِ. (دلائل الامامة، ص 552)

9. سَيِّدِي أَنْتَ ابْتَدَأْتَ بِالْمَنْحِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهِ فَأَخْصُصْ نِي بِتَوْفِ رِهًا وَ إِجْزَالِهِ. (مصباح المتعبد؛ ج 1؛ ص 137)

10. وَقَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلْبَتِي وَتَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَبَدَعْتُكَ تَوَسُّلِي مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِي لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَ لِاسْتِجَابِ لِعَفْوِكَ عَنِّي بِلِثِقَتِي بِكَرْمِكَ وَسُكُونِي إِلَيْهِ صِدْقِ وَعْدِكَ وَ لِحَيْئِي إِلَيْهِ مِنْ بَتِّوْحِ دُكِّ وَ ثِقَتِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَأَرْبَ لِي غَيْرَكَ وَ لَأِإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَأَشْرَكَ لَكَ. (مصباح المتعبد و سلاح المتعبد؛ ج 2؛ ص 583)

11. يَا مَالِكِي وَ مَمْلُوكِي وَ مُعْتَمِدِي بِالْمَنْعَمِ الْجَسَامِ بِغَيْرِ اسْتِحْقَاقِي. (المزار الكبير ر (البن المشهدي)؛ ص 177)

12. اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الْمَلِيَّةِ الْعَظِيمَةِ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا عَصَمْتَنِي مِنْ مَهْلُوكِي أَوْلِيَّ أَهْلِ كَعَّةٍ وَ الْمُتَمَسِّكِ بِحَبْلِ الْمِظْلَمَةِ وَ الْجُودِ لِطَاعَتِكَ وَ الْمُرْدِّ عَلَيَّ كَأَمْرِكَ وَ الْمُتَوَجِّهِ إِلَيَّ غَيْرَكَ وَ الْمَزْهَدِ فِي مَا عِنْدَكَ وَ الْمُرْغَبِ فِي مَا عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَ رَحْمَةً رَحِمْتَنِي بِهَا مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ سِوَالْفِ مَنِّي وَ لِاسْتِحْقَاقِي لِمَا صَنَعْتَ بِي وَ اسْتَوْجَبْتَ مِنِّي الْحَمْدَ عَلَيَّ الْمَدْلُوكِ عَلَيَّ الْحَمْدُ وَ امْتِنَانِ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ الْمُتَبَصِّرِ بِأَبْوَابِ الْهُدَى وَ لَوْلَاكَ مَا اهْتَدَيْتُ إِلَيْهِ طَاعَتِكَ وَ لَأَعْرِفْتُ أَمْرَكَ وَ لَأَسْلُكُتُ سَبِيلَكَ. (إقبال الأعمال؛ ج 1؛ ص 160)

بعمل منی و لا شئ مما أنعمت به علی بل تفضلا منك و کرما. (بحار الأنوار؛ ج 87؛ ص 153)

ب. اگر استحقاق مطرح است، باز هم به لطف الهی است نه لیاقت ذاتی انسان.

و أن تع ننی علی طاعتک و لزوم عبادتک و استحقاق اثوبتک بلطف عنا تک. (بحار الأنوار؛ ج 92؛ ص 433)

ج. در ادعیه مأثور، بحث استحقاق تنها در جایی مطرح شده که عذاب مخالفان بر اساس عدل خدا پیش می آید نه فضل او.

1. یا اللّهُ یا حی یا قیّومُ أسألُکَ أنْ تَجْعَلَ المصَلَّاةَ کَلِّها عَلَی مَنْ صَلَّیَتْ عَلَیْهِمْ وَاَنْ تَجْعَلَ المَلْعَایِنَ کَلِّها عَلَی مَنْ لَعَنَتْهُمُ وَاَنْ تَبْدَأَ بِالْمَلِذِّیْنَ اَظْلَمَ اَلْ رَسُوْلُکَ وَغَضِبَ اَحْ قَوْقِ اَهْلِ بَیْتِ نَبِیْکَ وَشَرَعَ اَغْیَرُ دِنِکَ المَلْعُومَ فَضْلًا عَلَیْهِمْ اَعْذَابِکَ وَغَضَائِبِکَ وَ لَعْنَتِکَ وَ مَخْزِیْکَ بَعْدَ دَمِ فِیْ عِلْمِکَ وَ بَحْسِکَ اسْتِحْقاْقِهِمْ مِنْ عَدْلِکَ وَ اَضْعَافِ اَضْعَافِهِ بِمَبْلُغِ قُدْرَتِکَ عِجْلِ اَغْیَرِ اَجَلِ بَجْمِ عِجْلِ سَلْطَانِکَ ثَمَّ بِسَائِرِ المَظْلَمِةِ مِنْ خَلْقِکَ بِاَهْلِ بَیْتِ نَبِیْکَ بِحَقِّ مِحْمَدٍ وَ اَلِهِ المَطِیْبِ بْنِ المَطَاهِرِ بْنِ المَزَاهِرِ بْنِ صَلَواتِکَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ بِحَسْبِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ فِی کُلِّ زَمَانٍ وَ فِی کُلِّ اَوانٍ وَ لِکُلِّ شَأْنٍ وَ بِکُلِّ لِسَانٍ وَ عَلَی کُلِّ مَکْأَنٍ وَ مَعَ کُلِّ بَیْآنٍ. (بحار الأنوار؛ ج 82؛ ص 269)

2. المَلْعُومَ فَأَبْحِ حَرْبَهُمْ وَ اَلْقِ المَرْعَبَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ خَالَفِ بَیْنَ کُلِّ مَتَهُمْ وَ اَنْزِلْ عَلَیْهِمْ رِجْزَکَ وَ عَذَابِکَ وَ غَضَائِبِکَ وَ مَخْزِیْکَ وَ دَمَارِکَ وَ دَبَّارِکَ وَ سَفَالَکَ وَ نِکَالَکَ وَ سَخَطِکَ وَ سَطَوَاتِکَ وَ بَأْسِکَ وَ بَوَارِکَ وَ نِکَالَکَ وَ وَبَالَکَ وَ بَلَاءِکَ وَ هَلَاکِکَ وَ هَوَانِکَ وَ شِقَاءِکَ وَ شِدَائِکَ وَ نِوَازِلِکَ وَ نِقْمَاتِکَ وَ مَعَارِکَ وَ مَضَارِکَ وَ خَزِیْکَ وَ خِذْلَانِکَ وَ مَکْرِکَ وَ مَتَالَفِکَ وَ قِوَامِکَ وَ عَوْرَاتِکَ وَ اُورَاطِکَ وَ اُوتَارِکَ وَ عِقَابِکَ بِمَبْلُغِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَ بَعْدَ اَضْعَافِ اَضْعَافِ اَضْعَافِکَ اسْتِحْقاْقِهِمْ مِنْ عَدْلِکَ مِنْ کُلِّ زَمَانٍ وَ فِی کُلِّ اَوانٍ وَ بِکُلِّ شَأْنٍ وَ بِکُلِّ مَکْأَنٍ وَ بِکُلِّ لِسَانٍ وَ مَعَ کُلِّ بَیْآنٍ اَبَدًا دَائِمًا وَاَصْلًا ما دَامَتِ المَدِیْنَةُ وَ اِلْ اَخْرَجُ بِکَ وَ بَجْمِ عِجْلِ قُدْرَتِکَ یا اَقْدَرِ اَلْقَادِرِ ن. (بحار الأنوار؛ ج 82؛ ص 273)

پیوست دوم

عذاب الهی ظلم نیست، بلکه عدل اوست، زیرا پیش از آن بارها اتمام حجت کرده است.

1. اللهم إن تشأ تعف عنا فبفضلك، و إن تشأ تعذبنا فبعذلك فسهل لنا عفوك بمنك، و أجرنا من عذابك بتجاوزك، فإنه لا طاقة لنا بعذلك، و لا نجاة لأحد منا دون عفوك. (صحيفة سجادية، دعای 10)

2. اللهم فصل علي محمد و آله، و احملني بكرمك علي المتفضل، و لا تحملني بعذلك علي المستحق، فما أنا بأول رانغ و رغب إلا لك فأعطته و هو مستحق المنع، و لا بأول سائل سألك فأفضلت له و هو مستوجب الحرمان. (صحيفة سجادية، دعای 13)

3. لا نكر - ا إلهي - عدلك إن عاقبتك، و لا ستعظم عفوك إن عفوت عنه و رحمتك، لأنك المرب المكرم المذی لا تعاضمه غفران المذنب المعظم. (صحيفة سجادية، دعای 31 ص 140)

4. ثم قني ما وجب له حكمك، و خلصني مما حكم به عدلك، فإن قوتي لا تستقل بنقمتك، و إن طاقتي لا تنهض بسخطك، فإنك إن تكافني بالمحق تهلكني، و إلا تغمدني برحمتك توبقني. (صحيفة سجادية، دعای 39 ص 168)

5. منتك ابتداء، و عفوك تفضل، و عقوبتك عدل، و قضاؤك خرة. (صحيفة سجادية، دعای 45 ص 192)

6. فما أنا ذا بن دك خاضع ذل رانغم، إن تعذبني فإنني لذلك أهل، و هو - ا رب - منك عدل، و إن تعف عني فقد ما شملني عفوك، و ألبستني عافتك. (صحيفة سجادية، دعای 50 ص 248)

7. إلهي فمن قبلني و من سمع ندائي و من و نس و حشتي و من نطق لساني إذا غبت في المثري و جدي ثم سألتني بما أنت أعلم به مني فإن قلت قد فعلت فأبن المهرب من عدلك و إن قلت لم أفعل قلت ألم أكن أشهدتك و أراك. (إقبال الأعمال، ج 1؛ ص 52)

8. إلهنا و سدنا إن غفرت لنا فبفضلك و إن عذبت فبعذلك فامن لا رجي إلا فضله و لا خشي إلا عدله امنننا بفضلك و أجرنا من عذابك. (إقبال الأعمال؛ ج 1؛ ص 247)

9. و ما عسي المجهود لو جحدت ا مولاي نفعني و كف و أني ذلك و جوارحي كلها شاهدة على بما قد عملت [علمت] فانا ر ذی شك أنك سائل من [عن] عظام الأمور و أنك المحكم المعدل المذی لا جور و عدلك مهلكي و من كل عدلك مهربي فإن تعذبني فبذنوبي ا مولاي [ا إلهي] بعد حجتك علي و إن تعف عني فبحلمك و جودك و كرمك (إقبال الأعمال؛ ج 1؛ ص 345)

10. أن ترجمنی فقد ما شملنی عفوک و ألبستنی عاف تک و إن تعذبنی فإنی لذلك أهل و هو ارب منک [منک ارب] عدل. (إقبال الأعمال ج1؛ ص 387)

11. و إذا عم المخلائق ارب عدلک فما لدائی دواء إلم فضلک لا أری المؤهل إلم إلم ک و الموعول إلم اعل ک و لا مذهب لی عنک و لا بد لی منک. (المجتبی من الدعاء المجتب؛ ص 34)

12. أعود بک اللهم من سخطک و أستج ر بک من غضبک و استدراجک و بأسک و ألم عقابک و عذابک و أخذک و من حجب دعائی عنک و قطع رجائی منک و منعی رأفتک و تحننک و حملی علی المر من حقک و تکلفی ما لا أطقه من عدلک. و قسطک. (المجتبی من الدعاء المجتب؛ ص 36)

13. و لی ارب ذنوب قد واجهتها أوجه الانتقام و خطا اقد لاحظتها أعین الماصطلام و استوجبت بها علی عدلک ألم الم العذاب و استحققت باجتراحها مبر المعقاب. (مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ص 259)

14. أفر إلم ک هاربا من الذنوب فأقبلنی و ألتجئ من عدلک إلی مغفرتک فأدرکنی و ألتأذ بعفوک من بطشک فامنعنی و أستروح رحمتک من عقابک فنجنی. (فلاح المسائل و نجاح المسائل؛ ص 240)

15. إلهی إن عرضنی ذنبی لعقابک فقد أدنانی رجائی من ثوابک إلهی إن عفوت فبفضلک و إن عذبت فبعدلک أفا من لا رجی إلم فضلک و لا يخاف إلم عدله صل علی محمد و آل محمد و امنن علینا بفضلک و لا تستقص علینا فی عدلک. (البلد المأمون و المدرع المحصن؛ ص 317)

16. ا من عفوه فضل ا من عذابه عدل. (البلد المأمون و المدرع المحصن؛ ص 406)

17. و هذه رقتی إلم ک خاضعة عندک ذلمة لدک خاشعة فإن أخذت فبعدلک و إن عفوت فبفضلک فکن عند ظنی بک محسنا امحسن امجمل امنعم امفضل. (البلد المأمون و المدرع المحصن؛ ص 421)

18. فإن لم ترجمنی فمن [و من و نس] رحم فی المقبر وحشتی و من نطق لسانی إذا خلوت بعملی و سألتنی [و سألتنی] عما أنت أعلم به منی فإن قلت نعم فأمن المهرب من عدلک و إن قلت لم أفعل قلت ألم أکن المشاهد علی ک. (المصباح للكفعمی (جنة المأمان الواقعة)، ص 54)

19. اللهم إنيك طالمبي إن هربت و مدركي إن فررت فها أنا ب ن د ك عبد ذل ل خاضع راغم إن تعذبني فإني لذلك أهل و هو ا رب منك عدل و إن تغفر فإنيك تغفر قب جا فلتسعي رحمتك و عفوك. (بحار الأنوار؛ ج 84؛ ص 229)

20. إني لا أملك غ ر ذلي و مسكتي لد ك و فقري و صدق توكلني عا ك فأنا المهارب منك إا ك و أنا المطالب منك ما لا يخفي عا ك فإن عفوت فبفضلك و إن عاقبت فبعذلك و إن مننت فبجودك و إن تجاوزت فبدوام خلودك. (بحار الأنوار؛ ج 91؛ ص 111)

منابع

المصحفة المسجدة، 1 جلد، دفتر نشر المهادي - قم، چاپ: اول، 1376 ش.

1. ابن طاووس، علي بن موسي، مهج المدعوام و منهج العبادات، دار المذخائر - قم، چاپ: اول، 1411 ق.

2. ابن طاووس، علي بن موسي، فلاح المسائل و نجاح المسائل، بوستان كتاب - قم، چاپ: اول، 1406 ق.

3. ابن طاووس، علي بن موسي، المجتني من المدعاء المجتبي، دار المذخائر - قم، چاپ: اول، 1411 ق.

4. ابن طاووس، علي بن موسي، جمال الأسبوع بكمال المعمل المشروع، دار المرضي - قم، چاپ: اول، 1330 ق.

5. ابن مشهدي، محمد بن جعفر، المزار الكبير، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرس بن حوزه علم ه قم - قم، چاپ: اول، 1419 ق.

6. شخ بها ی، محمد بن حسن، مفتاح الفلاح فی عمل الموم والملة من الواجبات والمستحبات، نشر دار الأضواء - بروت، چاپ: اول، 1405 ق.

7. طبري آملی صغری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت - اراک، چاپ: اول، 1413 ق.

8. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المنتهجد و سلاح المتعبد، مؤسسة فقه المشعة - بروت، چاپ: اول، 1411 ق.

9. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد المأمون و المدرع المحصن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بروت، چاپ: اول، 1418 ق.

10. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامیة - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق.

11. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربی - بروت، چاپ: دوم، 1403 ق.

12. مفید، محمد بن محمد، کتاب المزار، کنگره جهانی هزاره شخ مفید - رحمة الله علیها - قم، چاپ: اول، 1413 ق.

×. پژوهشگر و نویسنده.

××. درباره شخصیت علمی ایشان رجوع شود به: سفینه شماره 42، ص 35-37.

1. معمولاً این تعاریف در کتب فلسفی دیده می شود.